

مصیر بی «سایه» گی

وقتی شاعر می میرد، زبان عزادار می شود

◀ **دکتر رضا داوری اردکانی**
رئیس فرهنگستان علوم

۱۹ مرداد ماه، شاعر بزرگ معاصر، هوشنگ ابتهاج متخلص به ه.الف سایه در سن ۹۵ سالگی چشم از جهان فروبست و من ختم بر گنجینه سخن گرانهای خود نهاد.

شاعر کیست و چه می کند؟ مردم پاسخ این پرسش را می دانند اما همه همیشه نمی توانند آن را بیان کنند. شاعران اگر در زمره عزیزترین کسان در نزد مردماند

از آن روست که گشایندگان افق زندگی و پیام آوران مهر و دوستی اند و اگر آنها نبودند شاید مردم دوران ظلمت زمانه را تاب نمی آوردند و از این روست که همه در مرگ شاعر عزا و ماتم می گیرند. عصر ما هر چه بود و هر چه هست، از بعضی برکات بی بهره نبود. نسل ما از این بخت برخوردار بود که در دوران درخشش شعر فارسی بسربرد. این دوران را اگر نتوان در عرض چهار قرن دوران اول شعر فارسی قرار داد، مسلما در قیاس با دوران ششصد

ساله بعد از حافظ تا زمان مشروطیت، دوران آبرومندی سخن و شعر فارسی است و به این جهت این نسل باید راضی و خرسند باشد که در سختی ها و تلخی ها و شکست ها، شاعران را همراه خود می دیده و می توانسته است در پناه شعرشان آرامشی بیابد.

ما امروز در عزا و ماتم مرگ شاعری نشستیم که در زمره بزرگترین سخن سرایان زمان و شاید سرآمد غزلسرایان بود، هر چند که او خود به

شهریار ارادت می ورزید و برای او در غزلسرایان مقام ممتاز قائل بود، اما درست آن است که ابتهاج بیش از استاد خود، غزل را با زندگی مردمان پیوند داده است. ابتهاج شاعر مردم بود. مقصود این نیست که او شعر سیاسی می گفت. شاعر می تواند به یک ایدئولوژی تعلق عادی و رسمی داشته باشد اما شعر، امری ورای ایدئولوژی است و از جای دیگر می آید. شعر شاعر زبان مردم است. وقتی شاعر می میرد، زبان عزادار می شود. پس امروز

یکی از روزهای عزای زبان فارسی است. ضایعه درگذشت این شاعر را به همه اصحاب زبان و ادب فارسی در سراسر روی زمین تسلیت می گویم. دریغا که از این پس شاعر دیگر با ما سخن نمی گوید اما گنجینه گرانهای سخن او می ماند و مایه قرار و آرامش مردم این زمان و نسل های آینده خواهد بود.

رحمت بی پایان خدای بزرگ نصیب او باد که شعر و سخن اش، سخن رحمت و مهربانی بود.

مهارت اشتغال در رشته علوم سیاسی

مشق های بی سرانجام

فارغ التحصیل علوم سیاسی قرار است چه کار کردی در «ساخت اجتماعی» داشته باشد؟

◀ **دکتر ابراهیم متقی**
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

سال ۵۶ در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران قبول شدم. آن زمان، برخی از اطرافیانم در مورد این رشته، تلقی و نگاه مثبت نداشتند و پیوسته به این گزاره ارجاع می دادند که فارغ التحصیلان این رشته حتی با مدارج بالای تحصیلی هم نمی توانند شغلی برای خود دست و پا کنند. به تعبیر آکادمیک، فارغ التحصیلان رشته علوم سیاسی نمی توانند اثرگذاری اجتماعی داشته باشند. به رغم اظهار نظرهای منفی که در مورد رشته علوم سیاسی طرح می شد، من هیچگاه این سخنان را جدی نگرفتم؛ چراکه اعتقاد داشتم سیاست «علم قدرت» است و قدرت محور اصلی تعیین فرایندهای کنش رفتاری زمامداران است؛ چراکه «سیاست» به معنای چگونگی بهره گیری از پول، ارتباطات و شبکه برای قدرت است. به خاطر دارم آن زمان بحث ها و کتاب های «اصول لنینیسم»، «ماتریالیسم دیالکتیکی»، «ماتریالیسم تاریخی» و «کمونیسم» در دسترس دانشجویان قرار داشت و به صورت پنهانی، این مباحث خوانده می شد. اما پرسش اصلی این بود که دانشجویان از خواندن این کتاب ها چه می خواستند؟ به دنبال به دست آوردن چه چیزی بودند؟ اساساً فارغ التحصیل علوم سیاسی قرار است چه کارکرد مشخصی در «ساخت اجتماعی» داشته باشد؟ واقعیت این است که من عملکرد دانشگاه امام صادق (ع) را در حوزه سیاست و رشته علوم سیاسی حرفه ای تر می بینم. به این دلیل که تمام آن آموزه های مورس دوره، دانشمند سیاسی و سیاستمدار فرانسوی، در

نخستین نکته ای که دانشجوی علوم سیاسی باید یاد بگیرد، این است که حوزه آموزشی باید تابعی از نیازهای کارکردی کشور باشد. باید این احساس را داشته باشد که متناسب با ساخت سیاسی کشور، پیاموزد. واقعیت این است که ما این شیوه تدریس را در دوران قبل داشتیم؛ «حزب ایران نوین» و «مدرسه علوم سیاسی» بر اساس چنین نظم و نگرشی به تربیت دانشجویان بسیاری پرداخت که خیلی از استادان امروز ما، برآمده از همان مکتب هستند و بعد از انقلاب فرهنگی، فارغ التحصیلان آن بین دانشگاه های مختلف توزیع شدند. بخش عمده ای از این افراد در دوران بعد از انقلاب وارد وزارت کشور شدند. نکته ای که وجود دارد این است که ذهن دانشجوی علوم سیاسی نباید «نسبت به خودش»، «نسبت به استادش» و «نسبت به کلاس هایش» بیگانه باشد. دانشجوی پزشکی وقتی به سر کلاس می رود؛ می داند کلاس بعدی چه بخشی از نیازهای

او را تأمین می کند. دانشجوی مهندسی یک درک سیستماتیک دارد؛ می داند که قرار است در یک پروژه عمرانی چه نقشی را ایفا کند و چه عملکردی داشته باشد. اما دانشجوی علوم سیاسی از چنین آگاهی برخوردار نیست و دلیل آن هم این است که تدریس علوم سیاسی در ایران ماهیت کاربردی (فانتکشنال) و روشمند (سیستماتیک) ندارد.

نکته دیگر به این پرسش برمی گردد که ما در کدام کتاب درسی علوم سیاسی، «ایران» را برجسته کرده ایم؟ یکی از کمبودهای رشته علوم سیاسی «نگاه بومی» است. ذات علوم سیاسی هنجاری است. ما می خواهیم اینگونه نشان دهیم که علوم سیاسی بی طرف است؛ اما علوم سیاسی همانند علوم پوزیتیویستی نیست. اگر قالب های

پرسشی که باید در برابر خود قرار دهیم این است: واحدهایی که دانشجویان علوم سیاسی ما می گذرانند چه مطلوبیتی دارد؟ آیا دانشجویان ما را ژورنالیست یا دیپلمات می کند؟ آیا دانشجویان ما در وضعیتی قرار می دهد که بتوانند کار بنیادین انجام دهند؟ امروز سازمان های دفاعی، امنیتی و قضایی و سیاسی همه در یک وضعیت نسبتاً خودکفا قرار دارند، همه معاونت آموزش و پژوهش دارند، همه برای خود نیرو استخدام می کنند. نتیجه این می شود که بسیاری از فارغ التحصیلان دانشگاه تهران و دیگر

دانشگاه های مادر در وضعیت بیکاری قرار می گیرند.

نکته دیگر اینکه مادامی که دانشجویان علوم سیاسی، سه مؤلفه «خودآگاهی علمی»، «بومی نگری» و «اثرگذاری سازمانی» را محل توجه نداشته باشند، چاره ای ندارند جز اینکه خود را در فضایی بین المللی تعریف کنند. چالش اصلی دانشجویان علوم سیاسی و حرفه علوم سیاسی این است که کاربردی نیست؛ دانشجو نمی داند کیست؛ چه باید بکند و اگر اقدامی انجام دهد چه نتیجه ای را در آینده به دست خواهد آورد. دانشجویان قبلی ما، دانشجویان جدی تر بودند که حین تحصیل کار ژورنالیستی می کردند یا عضو حزب های مختلف می شدند. آنان راه شان را پیدا کرده بودند؛ چون اندیشه ای کاربردی داشتند. در فضای فعلی، به نظر می رسد مقصر اصلی، ما معلمان هستیم؛ وقتی دانشجو به دست ما سپرده می شود، باید این «درک»، «بینش» و «خودآگاهی» را به او ارائه کنیم؛ چرا که در برابر آن دانشجو مسئول هستیم و مسئولیت ما در برابر دانشجوی مقطع لیسانس، فوق لیسانس و دکتری متفاوت است. ما پیوسته باید خود را در برابر این پرسش قرار دهیم که چقدر توانسته ایم کارهایمان را علمی کنیم؟ و چقدر علم مان را سازمانی کرده ایم؟

◀ **مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر ابراهیم متقی در نشست «بررسی مهارت اشتغال در رشته علوم سیاسی» است که به همت خانه اندیشمندان علوم انسانی و انجمن علوم سیاسی برگزار شد.**



سرنوشت فوتبال

ورزشی که در «صنعت» و «تجارت» هضم شد

◀ **دکتر سینا کهر**
دکترای جامعه شناسی فرهنگی و معاون فرهنگی وزارت ورزش

دارم. اما واقعیت این است درکی که امروز در جهان و در میان هواداران، فعالان و ورزشکاران رشته های مختلف و به صورت خاص در ورزش فوتبال در حال جریان است، نشان می دهد که در فوتبال بیش از آنکه جنبه های رقابتی مبتنی بر «هویت» مطرح باشد، نوعی کوشش بی نهایت برای کسب «موفقیت های اقتصادی» وجود دارد. در نتیجه، اساس آن جنبه های هویتی فوتبال بشدت دچار بحران شده و به محاق رفته است و در جنبه ها و سویه های هویتی فوتبال اغراق می شود.

به نظر می رسد که تأکید بر «جنبه های هویتی فوتبال» تنها متعلق به جامعه ایران است و این سویه را نمی توان عام و جهانشمول دانست. در گذشته، پیشرفته و توسعه یافته، فوتبال نخست یک مرتبه بعد یک «حوزه فراغتی» است و جنبه های سرگرمی آن برجسته می شود و در مراتب آخر ممکن است «جنبه های هویتی» هم داشته باشد. شاهد این مدعا، بازیکنان چند تابعیتی و پدیده انتقال و خرید و فروش بازیکنان فوتبال است به گونه ای که اگر به ترکیب برخی تیم ها همچون تیم ملی فرانسه نگاه کنیم، درمی یابیم که بین آنان نسبت قومیتی، هویتی و حتی زبانی وجود ندارد، ولی با این حال، با عنوان «تیم ملی فرانسه» شناخته می شوند و در عمل برایشان موفقیت های تجاری و مالی اهمیت دارد و برای این منظور، زیر یک پرچم و در یک تیم تلاش می کنند.

بر این اساس باید پرسید که آیا می توانیم در ورزش از «گذار هویت به تجارت» یا از «گذار هویت به اقتصاد» حرف بزنیم؟ همانند همه حوزه هایی که به دلیل حاکمیت سرمایه داری، وجوه هویتی، ارزشی و بنیادی آنها به محاق رفته و وجوه مالی، اقتصادی و درآمدی آنها برجسته شده است؟ در یک کلام، اگر بخواهیم آنچه در دنیای فوتبال اتفاق افتاده را در یک جمله بیان کنیم بی تردید آن جمله «اولویت پیدا کردن کسب درآمد و اهداف تجاری در دنیای فوتبال است».

از سال ۱۹۷۰ به بعد، شکل گیری مجموعه مقالات و تحقیقاتی را شاهد هستیم که درخصوص اثرات، پیامدهای اجتماعی و ابعاد مختلف فوتبال انجام شد. چنین تحقیقاتی از سال ۲۰۰۰ به بعد جدی تر شد و در سال ۲۰۰۶ در جام جهانی آلمان این گونه مطالعات پیرامون فوتبال ظهور چشمگیری پیدا کرد. با تأمل در مجموعه این مطالعات و تحقیقات، دواپارادایم را می توان از هم تفکیک کرد: پارادایم نخست، فوتبال را به عنوان «نماد ورزش مدرن» جایگزینی برای خشونت های آشکار قدیم می داند و از آن تحت عنوان «نمادی از جنگ های دوران گذشته» یاد می کند. در این راستا، تعبیری هم از محققان برجسته وجود دارد؛ به عنوان مثال «نوربرت الیاس» به جامعه شناس آلمانی، معتقد است پدیده ای که به عنوان ورزش فوتبال می بینیم جبران خشونت های فیزیکی است که در گذشته مجاز بوده و امروز پذیرفته نیست. با مقاله معروفی از «پیر بوردیو» مردم شناس فرانسوی، وجود دارد که ورزش را استفاده مشروع از تن می داند. به نظر می رسد این گفتمان، رویکرد غالب بسیاری از تحقیقات است و وقتی از هویت و نزاع فرهنگ ها بحث می شود، پارادایم «ورزش» جایگزین جنگ، یا «ورزش» جلوه گر خشونت شده است. در پیش فرض تحلیل ها برجسته می شود. چنین تلقی از ورزش به قرن بیستم برمی گردد؛ زمانی که هنوز پارادایم دوم یعنی «اقتصاد ورزش» غلبه چندانی پیدا نکرده بود و آن «تجارت» و «بازرگانی» که پیرامون ورزش، امروزه محقق شده است، وجود نداشت. به عبارت دیگر، ما امروز با یک ورزش مدرن متأخر مواجه هستیم که هم جنبه تجارت و صنعتش قدرتمندتر شده و هم جنبه فراغتی آن برجسته تر است.

اگر این دو پارادایم (پارادایم ورزش جایگزین جنگ و پارادایم اقتصاد ورزش) را در مقابل هم قرار دهیم، بنیادهای تحلیلی مان کاملاً تغییر خواهد کرد. البته اغلب محققان تمایل شان بر این است که رقابت هویت و فرهنگ ها، با همکاری شورای فرهنگ پارادایم نخست را انتخاب کنند؛ چرا که استنتاج های تحلیلی راحت تری برای پیش بردن بحث به همراه



eghsadnews

در مورد کشوری صحبت می کنیم که در نظام بین الملل در جایگاه «ذره ای» قرار می گیرد؛ نزدیک سه میلیون نفر جمعیت دارد و از نظر درآمد سرانه، چهارمین کشور قدرتمند دنیا است و سومین رتبه برتر شاخص توسعه انسانی در جهان عرب را دارا است. قطر می داند گذشته ندارد اما می خواهد آینده داشته باشد. او می خواهد مدلی از «توسعه پایدار» ارائه کند و در این مسیر سه گام «کسب مرجعیت فکری در افکار عمومی جهان عرب»، «تمرکز بر توسعه انسانی» و «کسب پرستیژ در عرصه بین الملل» را طی کرده است

در جهان اسلام» تبدیل خواهد شد! آنها پروژه هایی انجام می دهند که مؤسسات ما توان انجام آن را ندارند. نکته ای که در این میان باید محل تأمل ما باشد، این است که ما در این پروژه ها غایب هستیم و از فرصتی که قطر در حوزه علوم انسانی در جهان اسلام ایجاد کرده، استفاده نمی کنیم.

قطر با سرمایه گذاری بر «فکر» و «انسان» می کوشد تا نسلی را که از بحران هویت رنج می برد در کانالی هویتمند پیش ببرد. جام جهانی فرصت کوتاه مدتی است که قطر را بیشتر بشناسیم.

◀ **مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر مختار شیخ حسینی با عنوان «قطر از مرجعیت در افکار عمومی تا مرجعیت در علوم انسانی» است که در همایش «جام جهانی، رقابت هویت و فرهنگ ها» با همکاری شورای فرهنگ عمومی در محل پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات ارائه شد.**

«ورزشی» بهره می گیرد. مقصود از ابزار سیاسی، نقش میانجیگری است که در بحران ها ایفا می کند؛ چرا که قطر به دلیل جمعیت کمی که دارد نمی تواند یک طرف ماجرا باشد و عامل دیگری که نقش میانجیگری برای قطر را قوت می بخشد، برخورداری از امکان مالی در بازسازی بعد از بحران است. در این راستا، قطر نقش میانجیگری را در بحران سودان، لبنان، ایران و آمریکا، طالبان و آمریکا ایفا کرده است. هزینه هایی که در این عرصه می کند، قطعاً از نظر اقتصادی به صرفه نیست اما او از برند «میانجیگری» و فرصت آن استفاده می کند تا خود را در جهان مطرح کند.

◀ تمرکز بر توسعه انسانی؛ قطر روی انسان سرمایه گذاری می کند و از افکار عمومی عبور می کند و به جهت دهی فکری نخبگان می اندیشد و برای این منظور، مهم ترین نخبگان در حوزه عربی را جمع کرده و در دوهه آینده به «قطب علوم انسانی

تلاش برای کسب مرجعیت فکری در افکار عمومی جهان عرب که البته این مهم را با شبکه رسانه ای «الجزیره» تحقق بخشیده است و بی تردید اکنون رسانه اول جهان اسلام است و انصافاً موفق هم عمل کرده است.

◀ کسب پرستیژ و مطرح شدن در عرصه بین الملل که در تحقق این امر از دو ابزار «سیاسی» و